

مسئله سوم: مفهوم شناسی و گستره شناسی اصل «عدم ولایت» و بازخوانی آثار بار شده بر آن

این مسئله هر چند از مسائل اساسی و پرکاربرد در گرایش های مختلف فقه است، لکن به دلیل گفتگوی مفصل از آن در فقه القضاء از بحث تفصیلی از آن در مجال حاضر، خودداری کرده و به اشاره به نتایجی که آن جا رسیده ایم اکتفا می شود، بدین قرار:

1. اصل عدم ولایت می تواند دو گونه تقریر شود: تقریر اول در قالب استصحاب عدم است و تقریر دوم در قالب یک بنا و عرف از عقلاست که مورد امضای شارع هم قرار گرفته است.
2. این اصل به هر گونه تقریر شود قابل دفاع است، لکن سخن در کیفیت و مقدار خروج از آن است، هر چند اصل خروج تعینات و مصادیقی از آن جای گفتگو ندارد. به عنوان مثال در جای جای فقه سیاسات و فقه سیاسی از این اصل، استفاده می شود؛ مثلا اعتبار مذکر بودن در قاضی و حاکم یا مجتهد بودن در قاضی به این اصل مستند شده است. ولایت غیر فقیه یا غیر مأذون از سوی او بر دیگران پذیرفته نشده و مستند آن این اصل قرار داده شده و این در حالی است که مستندا به برخی آیات یا روایات و ادراک عقل و بنای مستقر از عقلا، می توان - بلکه باید - اصل مزبور را در خیلی از موارد به کار نگرفت و آن را محکوم آن پدیده ها دانست.
3. از اطلاق ادعایی برخی از آیات مرتبط با داوری که بگذریم،¹ می توان جهت توسعه ولایت به فقره آغازین کریمه 34 از سوره نساء استناد کرد که ملاک قوام بودن مردان برهمسران برتری نوعی آن ها در مدیریت خانواده بیان گردیده است.²

معتبره زید شحام نیز برای دلالت بر توسعه دامنه خروج، تعیین خوبی است، روایت این است:

«فی الامالی عن محمد بن الحسن بن الصفار عن الحسن بن موسی الخشاب عن علی بن النعمان عن عبدالله بن مسکان عن زید الشحام قال: سمعت الصادق جعفر بن محمد - علیه السلام - یقول: من تولی امرا من امور الناس فعدل و فتح بابہ و رفع ستره و نظر فی امور الناس کان حقا علی الله - عزوجل - ان يؤمن روعته يوم القيامة و یدخله الجنة».³

در بحث قضا توضیح دادیم که «یدخله الجنة» نمی تواند مانع عموم صدر حدیث - حداقل نسبت به حاکم مؤمن هر چند غیر مأذون - باشد. برخی فقرات از عهدنامه خالد امام - علیه السلام - به مالک اشتر نیز، مصداق دیگری برای اثبات اجمالی مدعای ماست.

1. ر.ک: جواهر الکلام، ج40، ص15؛ مبانی تکملة المنهاج، ج2، ص9.

2. مقاله ای از ما در این زمینه در دست چاپ است.

3. الوسائل، ج17، ابواب ما یکتسب به، باب 46، ص153، ج7.

بر این پایه ها بود که ما به «ولایت عالمان عادل و عاقل» - حداقل در طول برخی از ولایت های پذیرفته شده، در فقه و کلام امامیه - رسیدیم.

نباید غافل شد که فقه شیعه، ظرفیت پذیرش ولایت عدول مؤمنین بلکه گاه ولایت فسّاق مؤمنین را دارد، این ظرفیت نمی تواند نسبت به ولایت غیر مؤمن - به شروطی که بیان شد - بسته بماند.

ادراک عقل و رویه های معمول در میان عقلا در پیوند با مساله مورد گفتگو نیز پدیده هایی نیست که بتوان آن ها را نادیده گرفت.

.....4

مقدمه ای بس ضرور جهت ورود به گفتگو از مسائل آتی فقه سیاسی

برخی از فقیهان امامیه در مواردی متعدد از مباحث فقه سیاسات و فقه سیاسی به عنوان دلیل یا تایید به عهدنامه امام علی - علیه السلام - به جناب مالک اشتر تمسک می کنند و این در حالی است که موارد این تمسک ها بخش ناچیزی از ظرفیت این نامه چند ساحتی و پرمحتوا است. از این رو مناسب است به عنوان مقدمه و در سطح درس خارج برای مباحث آینده از موقعیت سندی این پدیده محترم گفتگو شود.

ممکن است به ذهن رسد که فقرات این نامه قبل از این که تعبدی و صادر از امام - علیه السلام - به عنوان مبین شریعت الاهی باشد، عقلی، عقلایی و صادر از امام - علیه السلام - به عنوان یک حکیم، زمامدار و مصلح اجتماعی است؛ بنابراین پرداختن به سند عهدنامه غیر ضرور می نماید؛ چرا که بر این اساس، اعتبار و عدم اعتبار آن یکسان می نماید.

به ویژه اگر گفته شود - چنان که مبنای ماست - : نصوص وارد در حوزه ادراک عقل و حوزه ای که عقلا، عرف، رویه و هنجار دارند، تابع محدوده آن حوزه ها است و فراتر از آن دلالتی ندارد مگر دالی قوی بر خلاف وجود داشته باشد.

در پاسخ و رد این ذهنیت می توان گفت:

اولا: این ذهنیت - بر فرض پذیرش آن - ذهنیت همگان نیست؛ بنابراین گفتگو از اعتبار این عهدنامه (اثبات اعتبار آن) برای کسانی که این ذهنیت را ندارند، مفید است.

ثانیا: اثبات اعتبار این عهدنامه مجوزی است تا آن چه را در آن است به معصوم - علیه السلام - نسبت دهیم از برخی نکات آن بهره ببریم که با صرف عقلی و عقلایی پنداری نامه این بهره ها نامیسر است.

به هر روی بررسی سند عهدنامه از ضرورت ها در مجال حاضر است.